

## فرایند دریافت لطف الهی در عرفان سیمون وی

سید مصطفی موسوی اعظم\*

زهرا قاسم‌زاده\*\*

احسان ممتحن\*\*\*

### ◀ چکیده

آشنایان با دیدگاه‌های سیمون وی، به خوبی از ژرفا و عمق آرای عرفانی او آگاه‌اند. در این پژوهش مکانیسم‌های از خود و یگانگی با حقیقت مطلق (خدا) در چهارچوب نظام عرفانی سیمون وی بررسی می‌شود. به باور او، آدمی برای حفظ توازن درونی، نباید خلأهای به وجود آمده در درونش را با امور موهوم و خیالی پر کند. آدمی با انقطاع از امیال و تاب آوردن خلأهایی که عامل عدم توازن‌اند، پذیرش محنت ناب و خلق معکوس زمینه دریافت لطف الهی را فراهم می‌سازد. با ظهور لطف الهی، انسان به خود حقیقی‌اش یعنی امر مقدس غیرشخصی و تفاوت آن با خود خودپنداشته آگاه می‌شود. طالب حقیقت باید یک گام فراتر گذارد و با فانی کردن من، تنها داشته‌اش را به پروردگار بازگرداند.

◀ **کلیدواژه‌ها:** سیمون وی، توازن، خلأ، تخیل، توهم، لطف، خلق معکوس، خود، من، امر غیرشخصی.

\* استادیار گروه فلسفه، دانشگاه یاسوج، نویسنده مسئول / mostafa.mousavi64@gmail.com

\*\* کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی، دانشگاه یاسوج / lqasemzadeh@gmail.com

\*\*\* دانشیار گروه ریاضی، دانشگاه یاسوج / momtahan\_e@hotmail.com

## ۱. مقدمه

سیمون وی (۱۹۰۹-۱۹۴۳) فیلسوف، الهی‌دان، فعال سیاسی و عارف فرانسوی در طی عمر کوتاه خود، آثاری متفاوت و تأمل‌برانگیز در فلسفه و معنویت بشری از خود به یادگار گذاشته است. احاطه سیمون وی به فرهنگ یونان باستان، ادیان هند و الهیات مسیحی و یهودی و نیز دل‌سپردگی صادقانه‌اش به عدالت، آثارش را آمیزه‌ای از تاریخ، فلسفه، الهیات، عرفان و سیاست کرده است. عقاید و آرای عرفانی سیمون وی بر بخش وسیعی از مواضع الهیاتی و سیاسی او سایه افکننده و دیدگاه‌های او را تحت‌تأثیر قرار داده است (Nevin, 1991: 7). بسیاری از مواضع او در عرفان بدیع و نوآورانه و گشاینده افقی تازه در حوزه الهیات و دین‌شناسی مدرن است.

با وجود تأثیرگذاری و عمق اندیشه‌های سیمون وی، ترجمه و تألیفی جدی از او به زبان فارسی صورت نگرفته است. تنها اثر سیمون وی که به زبان فارسی ترجمه شده، *نامه‌ای به یک کشیش* ترجمه فروزان راسخی و به چاپ نشر نگاه معاصر است. کتاب *سه آستانه‌نشین* اثر دایا جینیس‌الن به ترجمه رضا رضایی، کتاب *سیمون وی اثر آن بگلی*، ترجمه هومن پناهنده و کتاب *سیمون وی اثر استیون پلنت*، ترجمه فروزان راسخی از معدود آثار نگاشته‌شده از سیمون وی پژوهان است که به زبان فارسی برگردان شده است. تنها اثر تألیفی که بخشی از آن به اندیشه‌های الهیاتی و عرفانی سیمون وی، آن هم به‌اختصار پرداخته است، کتاب *رویارونشینیان*، به قلم مجتبی اعتمادی‌نیاست. از دلایل فقدان پژوهش جدی به زبان فارسی در باب سیمون وی و عدم ترجمه بیشتر آثار او، دشواری‌های و سبک خاص این متفکر در نگارش است. از سوی دیگر، نوشته‌های او غالباً تأملاتی موجز و شطح‌گونه است که گاه‌وبیگاه آن‌ها را یادداشت کرده است. بر این اساس، نوعی گوناگونی و پراکندگی جذاب در آثار اوست و ارائه دیدگاهی منسجم و جامع در نظام عرفانی و فلسفی سیمون وی، کاری بس دشوار است.

در طول تاریخ تفکر فلسفی، همواره دغدغه‌های فکری بشر معطوف به مثلث

«کیهان»، «انسان» و «خدا» بوده و رابطه این سه ضلع عالم هستی در نظام‌های عرفانی و دینی مورد توجه است. سیمون وی در قامت یک فیلسوف دین‌شناس و عارف، تأملات جدی و درخوری در باب اضلاع سه‌گانه عالم داشته است. در این نوشتار، رابطه «انسان» با «خدا» از منظری خاص مورد توجه است. در عرفان سیمون وی، خود انسان به‌عنوان مهم‌ترین مانع سلوک عرفانی و نیل به حقیقت بی‌پایان الهی مطرح می‌شود. این نوشتار چگونگی ظهور لطف الهی و رهایی از خود را در عرفان سیمون وی بررسی می‌کند. امید است که فهم این موضوع، شاکله کلی عرفان سیمون وی را برای خوانندگان روشن‌تر سازد. بدین منظور سعی بر آن است که با چینی‌منطقی مفاهیم بنیادین عرفان سیمون وی در این باره را بیان کرد و با تحلیل آن‌ها، جایگاه هریک را در نظام عرفانی او نمایان کرد.

## ۲. پذیرش خلأ و اجتناب از توهم و تخیل

از جمله مفاهیم کلیدی در اندیشه سیمون وی، که به‌عنوان نقطه آغاز بحث در فرایند دریافت لطف الهی حائز اهمیت است، مفهوم خلأ<sup>۱</sup> است. سیمون وی در مواجهه با تفکرات فلسفه هندی، به مفهوم خلأ پی می‌برد. مفهوم خلأ با ایده توازن<sup>۲</sup>، که جلوتر بدان اشاره می‌شود، در اندیشه وی گره خورده است؛ اما نمی‌توان به‌جرئت گفت که او ایده توازن را نیز از فلسفه هند اقتباس کرده است (E. Cullen. 1995: 256). خلأ از نگاه سیمون وی وجود فضای خالی درونی است که به‌ویژه هنگام رنج و محنت بر فرد عارض می‌شود و انسان دائماً در تلاش است از آن بگریزد و آن را به شیوه‌های گوناگون (یا از طریق آوار کردن نفرت و خشم خویش بر سر دیگران یا از طریق برانگیختن ترحم و همدلی دیگران و یا هر تسلای دیگری) پُر کند. پس زمانی که انسان کار خیر یا سودمندی در قبال دیگران انجام می‌دهد و توقع پاداش دارد، و در مقابل عمل نادرست دیگری اصرار بر انتقام دارد، برای حفظ توازن است تا فرد فضای خالی‌ای را که به‌لحاظ روانی در خود احساس می‌کند پُر کند. سیمون وی در کتاب جاذبه و لطف<sup>۳</sup> در بخش «خلأ و جبران»<sup>۴</sup> می‌گوید که هر رنجی که بر انسان مستولی

می‌شود او را متمایل به سهیم کردن دیگران در آن می‌کند، یا با اعمال ظلم و خشونت به دیگران یا از طریق برانگیختن ترحم آن‌ها. اگر انسان رنجور به دنبال جبران رنج خویش از این طرق نباشد و به عبارت بهتر در جست‌وجوی هیچ تسلا و پاداشی نباشد، در درونش خلأ ایجاد می‌شود (Weil, 2003: 6 & 7). او این خلأ را چنین توصیف می‌کند: «خلأ یک کشمکش درونی است که هیچ تناسبی با وضعیت بیرونی فرد ندارد» (Idem, 1970: 159) بنابراین، خلأ تجربه عدم توازن و وجود فضای خالی است که فرد دائماً در تلاش است که از آن فرار کند. شاید به لحاظ عقلانی پُر کردن این فضاهاهی خالی منطقی به نظر برسد؛ مانند زمانی که فرد به روان‌شناس مراجعه می‌کند تا درمانگر نقش تسلی‌بخشی را برایش ایفا کند یا راهکارهایی از این قبیل را به او بدهد. اما در نگاه سیمون وی، این سنخ تلاش‌ها در جهت رسیدن به خیر، که در اندیشه او یک واژه و مفهوم افلاطونی است، نمی‌تواند کارساز باشد.

برای رسیدن به «خیر»<sup>۵</sup> افلاطون باید یک گام از عقل فراتر رفت. بر همین اساس، باید خلأ را تاب آورد اما نه با پُر کردن آن با هر شیوه‌ای؛ هرچند منطقی به نظر آید. سیمون وی در کتاب *جاذبه و لطف* اولین شرط اعطای لطف الهی را حضور خلأ می‌داند: «لطف فضاهاهی خالی را پُر می‌کند و تنها در جایی وارد می‌شود که خلأ برای دریافت آن باشد و فقط خود لطف است که این خلأ را می‌سازد» (Weil, 2003: 10). پس خلأ ایجاد می‌شود تا لطف در آن حضور یابد و وجود این فضای خالی نه تنها طبیعی است، بلکه امری لازم و حیاتی است (Rozelle-Stone & Stone, 2013: 74)

تاب‌آوری خلأ آسان نیست؛ زیرا هر چیزی در این مسیر می‌تواند مانع از ورود لطف شود. از جمله مهم‌ترینشان، توهم<sup>۶</sup> و تخیل<sup>۷</sup>‌اند. این دو مفهوم از اموری‌اند که سیمون وی از آن‌ها به عنوان موانع اساسی ورود لطف به خلأ نام می‌برد. سیمون وی توهم را با مایا<sup>۸</sup> در فلسفه هندی یکی می‌داند و چنین می‌گوید: «مایا-توهم. به اندازه کافی به شیوه خودش واقعی است، زیرا تلاش زیادی لازم است تا بتوان از آن بیرون آمد. اما واقعیتش در توهمی بودنش قرار دارد» (Weil, 1956: 299). او معتقد است که توهمات در باب

امور این جهان دربارهٔ موجودیت آنها نیست بلکه در رابطه با ارزش<sup>۹</sup> آنهاست. انسان ارزش‌های کاذب را برمی‌گزیند و به موهومی بودن آنها پی نمی‌برد مگر آنکه از آنها جدا شود (Idem, 2003: 51).

اما تخیل از نگاه سیمون وی، پرکنندهٔ خلأها، خانهٔ توهمات و پناهگاهی امن برای پنهان شدن از نور بصیرت است. آنچه در مورد تخیل خطرناک است، مانع شدنش در مواجههٔ مستقیم ذهن<sup>۱۰</sup> با مفهوم حد<sup>۱۱</sup> است. مراد از حد، محدوده و مرز واقعیت است و تخیل با فعالیت خودش، حدود واقعیت را از میان برمی‌دارد. در موقعیت تخیل، فرد گمان می‌کند در واقعیت است درحالی‌که چنین نیست (Idem, 1986: 56). از همین روی سیمون وی بر این باور است که «فکر نکردن به چیزی (تخیل‌ورزی)، برترین اندیشه است» (Ibid). تخیل زیان‌آور است؛ زیرا به شدت فعال است تا کوچک‌ترین شکاف‌ها و مجاری ورود لطف را ببندد (Idem, 1970: 160). تخیل که پرکنندهٔ خلأ است ضرورتاً دروغ‌گوست: «[تخیل] کنارگذارندهٔ بعد سوم است؛ زیرا تنها چیزهایی واقعی‌اند که سه‌بعدی باشند. همچنین تخیل روابط چندگانه را کنار می‌گذارد» (Idem, 2003: 16-17). منظور از بعد سوم، امور واقعی است و روابط چندگانه در واقع روابطی هستند که در عالم هستی حاکم‌اند اما دیده نمی‌شوند. از آنجا که خواستگاه تخیل در ذهن است، خیالات به صورت دویعدی در آن ظهور می‌یابند. حال اگر خلأ با تخیل پر شود، فرد با عینک دویعدی تخیل، قادر به دیدن همهٔ زوایای واقعیت و تمام روابط حاکم بر آن نخواهد بود.

نگاه سیمون وی به واژگانی چون «واقعیت»<sup>۱۲</sup>، «حقیقت»<sup>۱۳</sup> یا حتی «تخیل» به گونه‌ای متفاوت از سایر اندیشمندان است و در کاربرد آنها معنای خاص خود را دنبال می‌کند. از آنجا که سیمون وی بسیار تحت تأثیر افلاطون است، بهترین روش برای توضیح دادن این واژگان، سخن گفتن از غار افلاطون اما به روایت سیمون وی است. همسو با افلاطون، سیمون وی غار را جهان و زنجیره‌هایی را که دست و پای آدمیان با آن بسته شده است، تخیلات می‌داند. سایه‌های روی دیوار همان نگرش منفعلانهٔ فرد نسبت به

خودش است که از طریق «درون‌نگری»<sup>۱۴</sup> حاصل می‌شود. خارج از غار واقعیتی است که ورای ذهن آدمی و فراتر از زمان و مکان است. چون ذهن درگیر گذشته و خیال‌پردازی‌های آینده است، از واقعیت که خارج از غار است غافل است. به باور سیمون وی، آنچه می‌تواند فرد را از غار خارج کند، زندگی خردمندانه و اخلاقی است. زندگی خردمندانه، به معنای به‌کارگیری روش‌های تجربی یا دانش مدرن نیست؛ زیرا این امور، واقعیتی را برای انسان آشکار نخواهند کرد. اینکه به‌واسطه علم، اموری پیش‌بینی می‌شوند یا مثلاً یک پزشک با به‌کارگیری روش‌های تجربی دیگران را درمان می‌کند به معنای روشی خردمندانه برای روبه‌رو شدن با واقعیت نیست بلکه این امور تنها سایه‌های روی دیوارند. کار علوم تجربی پیش‌بینی کردن است و واقعیت آن چیزی است که نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. زمانی که امور مطابق با پیش‌بینی‌های انسان پیش نمی‌روند (مطابق علم)، از تناقض<sup>۱۵</sup> حاصل آمده، انسان با بُعد دیگری مواجه می‌شود که همان واقعیت است. در نظر سیمون وی در این مرحله، هوش<sup>۱۶</sup> انسان نقش مهمی در درک واقعیت ایفا می‌کند. انسان به‌واسطه هوش می‌فهمد «آنچه که هوش درک نمی‌کند» نسبت به «آنچه که هوش درک می‌کند» واقعی‌تر است (Idem, 1956: 242).

اما نکته ضروری که باید در منظومه فکری سیمون وی به آن توجه داشت، تفاوت کاربرد حقیقت و واقعیت است. کاربرد حقیقت در دایره واژگانی سیمون وی بر خدا و خیر اطلاق می‌شود و منشأ فضیلت است و واقعیت راه رسیدن به آن‌هاست و برای نیل به آن باید واقعیت را از قبل لمس کرد. جلوتر اشاره می‌شود که خدا (حقیقت) از نگاه سیمون وی در جهان (غار) غائب است و تنها راه رسیدن به آن تشخیص امور واقعی از غیرواقعی است و زمانی که انسان به این قوه تشخیص برسد، می‌تواند به حقیقت (خدا/خیر) پی ببرد. از این رو حقیقت (خدا/خیر) را نمی‌توان در این جهان جست‌وجو کرد و واقعیت (خروج از غار) راهی است برای یافتن حقیقت. به باور سیمون وی، پیش‌نیاز تشخیص امور واقعی از غیرواقعی، آموختن روش صحیح اندیشیدن است و این کار با کنار گذاشتن تحلیل امکان‌پذیر است. تبعیت از تحلیل به معنای حرکت در

جهت نیروی جاذبه<sup>۱۷</sup> و تحت تأثیر قرار دادن اندیشه است، در نتیجه فرد دیگر قادر نخواهد بود پی به روابط حقیقی در جهان ببرد.

از آنجا که تخیل فرد را در جهت نیروی جاذبه می‌کشاند، سیمون وی حتی تا آنجا پیش می‌رود که آن را با فساد اخلاقی مرتبط می‌داند. احتمالاً بگویید که چه قضاوت بی‌رحمانه و متناقضی نسبت به تخیل از جانب وی صورت گرفته است، به خصوص زمانی که تلاش‌های بی‌وقفه وی در نوشتن نمایشنامه و شعر را مدنظر قرار می‌دهیم. باید دانست که علاوه بر تخیل، امر دیگری که سیمون وی با جدیت دنبال می‌کند، بحث از «توجه»<sup>۱۸</sup> است. توجه همان امری است که انسان را در راستای حفظ خلأ یاری می‌کند. بدین سان، در ارتباط با تخیل و ادبیات یا تخیل و هنر، آنجا که تخیل چشم انسان را به سوی حقیقت باز می‌کند، شاید بتوان گفت ثمره توجه به جهان است. توجه برای او نوعی انفصال از ایگو<sup>۱۹</sup> می‌باشد، که امکان دیدن جهان آن‌گونه که هست را فراهم می‌آورد. کارکرد تخیل برخلاف توجه آن است که امکان دیدن جهان را آن‌گونه که ما دوست داریم مهیا می‌سازد، نه آن‌گونه که هست.

وانگهی، هرچند پُر شدن خلأ از لطف الهی زیباست، نیل به آن بسیار دشوار است. اینکه پنداری «کوهستان از دور زیباست! پس چرا صعود از آن دشوار باشد؟!» اشتباه بزرگی است و ای بسا زیباترین کوهستان‌ها دشوارترین مسیرهای صعود را دارند (Idem, 1970: 161). سبب دشوار بودن تاب‌آوری خلأ و ناتوانی عموم انسان‌ها در ایستادگی در مقابل توهم و تخیل، فقدان امری در روان آدمی است که سیمون وی از آن به *توازن* یاد می‌کند. همان طور که آمد، ایده توازن با مفهوم خلأ پیوند خورده است.

### ۳. توازن و عملکرد قانون جاذبه

برای اینکه بتوان مفهوم *توازن* را به خوبی درک کرد، ابتدا باید به یک قانون فیزیکی، یعنی قانون جاذبه توجه کرد. سیمون وی بسیاری از نگرش‌هایش را بر مبنای قوانین فیزیک و ریاضی شرح می‌دهد که از جمله آن‌ها قانون جاذبه است. شاید قانون جاذبه زمین تاکنون برای انسان‌ها صرفاً یک قانون فیزیکی بوده است که به وسیله نیوتن کشف

شده و تنها بر امور مادی و جسمانی حاکم باشد. اما از نگاه سیمون وی همان طور که نیروی جاذبه بر دنیای مادی حکمفرماست و همه اشیاء مادی را به سمت پایین می کشد، تمام حرکات طبیعی روح نیز توسط قوانینی مشابه قانون فیزیکی جاذبه کنترل می شوند، مگر آنکه یک نیروی فراطبیعی مداخله کند. به باور سیمون وی، پیروی از قانون جاذبه درونی روح فرد را تنزل می دهد (Idem, 2003: 1).

هرگاه انسان از چیزی ناراحت و یا خشمگین است در واکنش به ناراحتی و خشم، تمایل دارد آن را روی هرکس یا هر چیزی که پیرامون اوست تخلیه کند. حتی زمانی که کسی به شخصی توهین می کند یا صدمه ای می زند، شاید هیچ چیز برای او مثل انتقام تسلا بخش نباشد. همان طور که ذکر شد، به باور سیمون وی، چنین واکنش هایی از سوی فرد به خاطر پرکردن خلأهای به وجود آمده و در جهت ایجاد توازن درونی است. میل به تخلیه خشم و ناراحتی و تمایل به انتقام همانند نیروی جاذبه زمین عمل می کند و فرد را از درون به پایین می کشاند. در مثال دیگر، زمانی که احساس خودشیفتگی تمام وجود فرد را در بر می گیرد و انتظار تحسین را دارد و یا با انجام کاری نیک توقع پاداشی را دارد، فرد ناخواسته از قانون جاذبه پیروی کرده است. اگر کلمات تحسین برانگیز و پاداشی در میان نباشد، فرد در خود احساس خلأ می کند و توازن در وجود او از بین می رود. انسان ها به منظور بازگرداندن توازن از دست رفته، تسلیم قانون جاذبه می شوند (Ibid: 2-4). در اینجا بحث از توازن درونی بود، باید دانست که سیمون وی، قاعده و مفهوم توازن را در سطح اجتماعی نیز مطرح می کند و آن را با عدالت پیوند می زند. نگرش سیاسی اجتماعی او به این مفهوم با تحلیلی مارکسی آغاز می شود و ضمن نقد آن در کتاب سرکوبی و آزادی<sup>۲۰</sup> در نهایت با نگاه افلاطونی مسیحی در آثار متأخرش کامل می گردد. اگر به آثارش با دقت توجه شود، مشاهده می شود که او همواره به دنبال ایجاد توازن در مسیر درست بوده است.

از نگاه سیمون وی، بزرگ ترین گناه انسان، پیروی از قانون جاذبه ای است که تمام حرکات طبیعی روح از آن پیروی می کنند: «خواسته های مشابه در انسان ها به وفور دیده



می‌شود. در این مورد، من چندین بار تسلیم این وسوسه شده‌ام که دست‌کم کلماتی بگویم که [در طرف مقابل] باعث درد شوند. فرمان‌برداری از قانون جاذبه بزرگ‌ترین گناه است» (Ibid: 3). تسلیم شدن انسان در برابر نیروی جاذبه به‌قصد برقراری توازن، یعنی خلأها را با امور تخیلی و موهوم پر کردن و از واقعیت دور شدن. فرد در این حالت بر این باور است که دارای قدرت اراده و اختیار است، درحالی‌که او تنها به یک شیء تبدیل شده و در حقیقت همانند سنگی است که در اثر پیروی از قانون جاذبه در حال سقوط است (Idem, 1959: 128). با این حال، نیروی جاذبه برابر با شر نیست، تنها یک نیروی زمینی است که در هر فردی وجود دارد به‌گونه‌ای که خلأ را احاطه کرده است (Springsted, 1994: 145) و تا زمانی که نیرویی دیگر مداخله کند در راستای پُر کردن خلأ عمل می‌کند. نیروی جاذبه در مقابل «لطف»<sup>۲۱</sup> ماوراءالطبیعی است. اگر جاذبه حاکی از جبرهای جهان طبیعی باشد که همه موجودات را از نظر فیزیکی، مادی و اجتماعی مطیع خود می‌کند و به‌عنوان یک «کشش» رو به پایین در حرکت است، «لطف» به‌عنوان یک وزنه تعادل، محرکی از طرف خداست. لطف در ضرورت<sup>۲۲</sup> جهان رسوخ می‌کند و برای هماهنگی و متوازن شدن به کار می‌رود. از فحوای سخنان سیمون وی چنین استنباط می‌شود که توازن نه مذموم است و نه ممدوح؛ اما مهم آن است که از چه طریقی به دست آید. توازن درونی اگر برای گریز از خلأ و از طریق پرکردن درون از تخیلات به دست آید، مذموم است؛ اما اگر با تاب‌آوری خلأ و دوری جستن از تخیلات حاصل شود، ممدوح است. توازن برآمده از قانون جاذبه سهل و زودیاب است، برخلاف توازن برآمده از لطف الهی که دشوار و دیریاب است.

آنچه در اینجا باید دانست این است که همواره نتیجه تاب آوردن و پذیرش خلأ رسیدن به خیر و امر فراطبیعی نیست، چنان‌که سیمون وی در جایی می‌آورد: «هرکس لحظه‌ای از خلأ را در خویش تاب بیاورد یا به امر فراطبیعی دست می‌یابد یا سقوط می‌کند» (Weil, 1959: 11). یا در یادداشت‌هایش چنین می‌گوید: «روح در واقع از جهان منقطع می‌شود بدون اینکه هنوز قادر به متصل کردن خودش به خداوند باشد:

خلأ» (Idem, 1956: 215). درست است برای رسیدن به توازن درونی نباید خلأ را با چیزی پُر کرد و تنها باید در انتظار لطف الهی ماند، اما هنوز اتصالی با خیر صورت نگرفته است. در اینجا در کنار مفهوم خلأ و توازن، امر دیگری مطرح می‌شود به نام انقطاع<sup>۳۳</sup>. در جهان‌بینی عرفانی سیمون وی، تاب‌آوردن آن خلأیی منتهی به لطف الهی می‌شود که همراه با انقطاع و رضایت باشد.

#### ۴. انقطاع

سیمون وی ایده انقطاع را نخست در مقاله‌ای که اوایل سال ۱۹۶۱ با عنوان «تأملاتی در باب ایده ارزش»<sup>۳۴</sup> نوشت، طرح کرد. در این مقاله، انقطاع به عنوان روشی برای مشخص کردن ارزش‌ها معرفی می‌شود و در آن نشان داده می‌شود که چگونه روح با کمک انقطاع در مقابل امور غیراخلاقی و غیرمعنوی سالم باقی می‌ماند. او بر این عقیده است که از آنجا که ذهن با جسم در ارتباط است، اعمال و انتخاب‌هایش نیز با توجه به این ارتباط صورت می‌گیرد و انقطاع همان روشی است که به فرد کمک می‌کند تا ارزش‌های برتر را تشخیص دهد (Petrement, 1976: 405-406). او در برخی مواضع، انقطاع را در چهارچوب مفاهیم هندوئیسم مورد بحث قرار می‌دهد؛ برای نمونه در یادداشت‌هایش چنین می‌آورد که «فرد باید از جواهر سه‌گانه<sup>۳۵</sup>، حتی ساتوا (sattva) رها شود تا به انقطاع کامل برسد» (Weil, 1956: 89). بر این اساس، انقطاع چیزی نیست جز چیره شدن بر امیال شخصی که از طریق یک سلسله مراحل کناره‌گیری به دست می‌آید (Ibid).

پیش از پرداختن بیشتر به مفهوم انقطاع و آگاهی از سلسله‌مراتب کناره‌گیری، جای دارد از علاقه‌مندی سیمون وی به مطالعه آثار یوهان صلیبی<sup>۳۶</sup> سخن گفت. انقطاعی که وی از آن سخن می‌گوید، بی‌شبهت به نوع انقطاعی که یوهان صلیبی در آثارش مطرح می‌کند نیست. هم در کتاب *جاذبه و لطف* و هم در *یادداشت‌های وی* با این مطلب روبه‌رو می‌شویم که او ضمن بیان انقطاع، خلأ را با «شب تاریک»<sup>۳۷</sup> معادل می‌داند: «پذیرفتن خلأ یک امر فراطبیعی است. حال این انرژی باید از کجا تأمین شود برای

کنشی که هیچ چیزی ندارد تا با آن تعادل ایجاد کند؟ [نه پاداشی نه مجازاتی] انرژی باید از یک جای دیگر بیاید. با وجود این نخست باید گسستی [انقطاع] انجام شود. یک چیز بسیار مأیوس کننده و یأس آلودی باید صورت بگیرد، خلأ باید آفریده شود (Weil, 2003: 11). این مطلب به شعر معروف یوهان صلیبی با نام «شب تاریک روح»<sup>۲۸</sup> اشاره دارد. همان طور که آمد سیمون وی، به مشقت‌هایی در مسیر رسیدن به خیر اشاره می‌کند (گسستی یأس آلود) که با استناد به گفته‌های یوهان صلیبی، نیازمند انقطاع کامل از تمام مسائل و علائق دنیوی است. درست است که سیمون وی به انقطاعی اشاره دارد که در نوشته‌های یوهان صلیبی آمده، اما او اصل مفهوم انقطاع را برآمده از فلسفه هند می‌داند (E. Cullen, 1995: 25).

در ادامه، نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که در نگاه وی، نمی‌توان روح و جسم را وادار کرد که هیچ میلی نداشته باشند. در تلقی سیمون وی، محدودسازی امیال، یا مرتبه انسان را تعالی می‌بخشد یا منجر به سقوط آن می‌گردد. او مثال فردی را می‌آورد که گازی را به واسطه پیستون فشرده می‌کند تا جایی که گاز به درجه حرارت مشخص برسد. در اینجا دو حالت اجتناب‌ناپذیر است، یا گاز به مایع تبدیل می‌شود یا پیستون منفجر می‌شود. از دید او، انفجار پیستون نشان‌دهنده سقوط انسان‌هاست (Weil, 1956: 89).

وی معتقد است که انسان‌ها برای رسیدن به خیر مطلق باید از هر چیز موهوم کناره بگیرند و آن را طرد کنند. او این انقطاع را تا جایی پیش می‌برد که باید حتی از هر آنچه منفعت و سلامت و چشم‌داشت معنوی را به همراه دارد، چشم‌پوشی کرد. به باور سیمون وی، حتی تعلق و علاقه‌مندی ما به امور خیر، زمینه‌ساز و سازنده امور موهوم و خیالی می‌شوند (Idem, 2003: 12) در این راستا او از انسان‌ها می‌خواهد تا هر آنچه را لطف نیست یا میل به لطف ندارد رها سازند.

به باور سیمون وی، نه تنها باید نسبت به منفعت‌های معنوی هیچ تعلقى نداشت، بلکه باید در قبال ابدیت و نفس انقطاع نیز احساس عدم تعلق کرد: «نه تنها باید تمام

دیگر خواست‌ها و امیالمان را به‌خاطر میل به زندگی ابدی کنار بگذاریم، بلکه باید خود زندگی ابدی را با چشم‌پوشی و قطع علاقه طلب کنیم. حتی نباید به خود انقطاع تعلقی داشت» (Idem, 1959: 228). زندگی ابدی از دیگر اموری است که انسان به‌واسطه آن برای خود تعلقات موهوم دیگری می‌سازد. فرد به زمان و گذشته و آینده‌اش علاقه‌مند است و دوست ندارد کسی آن‌ها را از او بگیرد. آدمی در گذشته سیر می‌کند و از انتظار برای رسیدن به اهداف و آرزوهایش در آینده لذت می‌برد، به‌محض رسیدن آینده می‌بیند آن نیز به زمان حال تبدیل می‌شود و او را به یأس و پوچی می‌کشاند. فرد آینده را همواره برای آینده می‌خواهد و این همان ابدیت موهوم است. از همین روی به باور سیمون وی، زمان تصویری از جاودانگی است، اما همچنین جانشینی برای جاودانگی است» (Idem, 2003: 19).

به‌گفته سیمون وی، فرد خسیسی را در نظر بگیرید که حاضر به استفاده از ثروتش نیست و تنها نفس علاقه به ثروت، او را به ثروت‌اندوزی و عدم بهره‌مندی از آن واداشته است. گویی گذشته و آینده تنها ثروت و دارایی انسان شده‌اند که از آن‌ها دست نمی‌کشد. گذشته و آینده با فراهم کردن فراخناهای نامحدود باعث ترفیع امور موهوم و خیالی می‌شوند. از همین روی، به باور سیمون وی عدم تعلق به گذشته و آینده، در میان همه عدم‌تعلق‌ها، اولین است. به‌عبارت دیگر، انسان قبل از هر چیزی باید تعلق خود را به زمان قطع کند. پس گذشته و آینده پرکننده خلأ‌هایند که باید از آن‌ها گسست. به باور او در واقع پذیرش حال، اوج انقطاع است که همان پذیرش مرگ است (Ibid: 19-20). سیمون وی، انقطاع را به محنت، که از عناصر کلیدی در چگونگی دریافت لطف الهی است، پیوند می‌زند.

## ۵. محنت ناب و دریافت حقیقت

محنت<sup>۲۹</sup> از نگاه سیمون وی چنان حائز اهمیت است که می‌توان رد پای آن را در تمامی آثارش دید، به‌گونه‌ای که آمادگی آن را دارد در ارتباط با هر موضوعی از محنت سخن بگوید. سیمون وی میان رسیدن به خدا و تجربه محنت، رابطه‌ای ناگسستنی قائل

است و آن را چون موهبتی می‌داند که قادر است انسان را با خود حقیقی‌اش آشنا کند و انسان‌ها همگی از این شانس و اقبال برخوردار نیستند که در طول حیات خود آن را تجربه کنند (Perrin & Thibon, 2003: 28).

به باور سیمون وی، برخی از امور در عالم هستی وجود دارند که این توانایی را دارند مانند نیرویی در روح نفوذ کرده و انسان را عاری از هرگونه خودفریبی با واقعیت وجودی خویش آشنا کنند. او معتقد است که همواره آنچه فرد دربارهٔ خودش به خود می‌گوید، دلپذیر و توأم با توهم است و امور مانند محنت، ریاضیات و زیبایی، این توانایی را دارند که پوستهٔ ایگو را بشکنند و در روح نفوذ کنند (Finch, 2001: 12). به همین سبب او چنین می‌آورد: «این همان حقیقتی است که در احساساتمان از طریق درد، در هوشمان از طریق اثبات ریاضیات و در توانایی عشق ورزیدنمان از طریق زیبایی نفوذ می‌کند» (Weil, 1968: 186 & 187). بدین ترتیب، محنت به کلیدی تبدیل می‌شود که برای رهایی از خودفریبی و رسیدن به حقیقت لازم است.

او محنت را شکل شدید رنج و ترکیبی از تنزل، غم و اندوه فیزیکی، ذهنی و اجتماعی که با شخصیت‌زدایی<sup>۳۰</sup> فرد همراه است، توصیف می‌کند (Ibid, 1959: 119). باید توجه داشت که میان محنت و رنج<sup>۳۱</sup> تفاوت است. سیمون وی محنت را ژرف‌تر و بزرگ‌تر از رنج می‌داند و در کتاب توجه به خدا<sup>۳۲</sup> می‌آورد: «در قلمرو رنج، محنت چیزی است جدا، اخص و غیرقابل تحویل. محنت کاملاً با رنج بسیط و خام متفاوت است. مالک روح می‌شود و روح را دائم با نشانهٔ مخصوص خودش، داغ بردگی، داغ می‌گذارد. بردگی چنان‌که در عرف روم باستان اعمال می‌شد، تنها شکلی افراطی از محنت است. مردمان باستان که تمام نکات را دربارهٔ این مسئله می‌دانستند عادت داشتند بگویند: یک انسان آنگاه که برده می‌شود نیمی از روح خویش را درمی‌بازد» (Ibid, 1959: 117).

محنت، تنها رنج و درد فیزیکی نیست با این حال اگر هیچ درد و رنج فیزیکی حضور نداشته باشد، محنت نیز وجود نخواهد داشت؛ زیرا به باور سیمون وی، در نبود

درد فیزیکی، اندیشه به‌طور خودکار از محنت می‌گریزد (Springsted, 1994: 98). لذا سرانجام می‌توان گفت در نگاه سیمون وی، محنت «نوعی ریشه‌کن‌شدن زندگی، معادل کمابیش تخفیف‌یافته مرگ» است (Perrin & Thibon, 2003: 89) و حقیقتاً چه چیزی به‌جز محنت می‌تواند با چنین قدرتی میان انسان و سایر امور در جهان و هر آنچه انسان گمان می‌کرده متعلق به اوست، گسست (انقطاع)<sup>۳۳</sup> ایجاد کند و آدمی را از خیال در مرکزیت عالم بودن رها کند. بنابراین محنت به‌واسطه وجه تخریبگر و ویرانگرش میان انسان و تخیلاتش، گسست و انقطاع به وجود می‌آورد. شایان ذکر است که هرچند محنت انقطاع را به دنبال دارد، به معنای آن نیست که هر محنتی تعالی‌بخش است. به بیان دیگر، هر محنتی لزوماً با گسستی که به وجود آورده سودمند نیست و حتی چه بسا مخرب باشد؛ زیرا فرد برای رهایی از آن ممکن است دست به هر کاری بزند.

نکته حیاتی دیگر که در نگاه سیمون وی به مسئله محنت وجود دارد این است که محنت را باید برای خودش خواست. برای مثال اگر انسان به درجه‌ای نائل شود که محنت او را به عشق الهی متصل گرداند، نباید به‌خاطر سودمندی محنتش عاشق محنت خود شود بلکه باید به صرف بودنش عاشق آن شود. او رسیدن به این نوع نگرش را بسیار سخت و نادر می‌یابد (Weil, 2003: 82)؛ مهم پذیرش محنت بدون هیچ تسلیبی است. به‌عبارتی، زمانی محنت واقعاً انسان را به عشق الهی نزدیک می‌کند و انقطاع حاصل از آن مفید خواهد بود که نه‌تنها برای رهایی از آن تلاشی نکند و به دنبال رنج کمتر نباشد بلکه حتی آن را به امید شفابخشی تاب نیاورد. او در کتاب *جاذبه و لطف* می‌آورد: «عظمت بی‌حد مسیحیت در این حقیقت است که طالب شفای فراطبیعی برای رنج نیست بلکه خواهان استفاده فراطبیعی توسط آن است» (Ibid: 81) یعنی حتی نباید آن را بدین منظور تاب آورد که قرار است عامل تعالی باشد.

یکی از عناصر تسلابخش محنت، زمان است. کسی که توانایی فکر نکردن به گذشته و آینده را دارد، به مرتبه جماد<sup>۳۴</sup> تنزل می‌یابد (Ibid: 82). اما نوع انسان بدون شک برای خودش گذشته و آینده‌ای وهمی می‌سازد و برای خود جاودانگی و سعادت

تصنعی در نظر می‌آورد که در آن هیچ محنت و رنجی نیست و به‌اشتباه بر این باور است که در بهشت است. به‌گفته سیمون وی، آدمیان بهشت را مکانی خالی از رنج و محنت می‌دانند: «اگر هیچ محنتی در این جهان وجود نداشت چه بسا بر این گمان بودیم که در بهشتیم» (Ibid). ماندن در این طرز تلقی فرد را از آنچه واقعیت دارد دور می‌سازد و زمان با القای موهومات باعث تسلابخشی محنت می‌شود. اما در مقابل، از نظر سیمون وی رنج فرد را وادار می‌کند که آنچه را واقعیت نمی‌دانست به رسمیت بشناسد<sup>۳۵</sup> (Ibid: 81). محنت به این دلیل در اندیشه سیمون وی اهمیت دارد که می‌تواند توهم و تخیلی را که جانشین واقعیت شده‌اند نابود کند و بصیرتی به فرد دهد تا بتواند واقعیت را از موهومات تشخیص دهد (McCullough, 2014: 24).

#### ۶. تمایز «من» و «خود»

در نگاه عرفانی سیمون وی، غایت تمام اندیشه‌ها، خودشناسی<sup>۳۶</sup> است. اما وقتی سخن از خودشناسی می‌شود، در حقیقت چه چیزی در انسان مدنظر است و منظور از «خود» چیست؟ اصلاً باید از کجا شروع کرد؟ از نظر سیمون وی، سر آغاز خودشناسی از جایی است که فرد میان «خود» و «من» تفاوت قائل شود: «در همه موقعیت‌ها انسان بودن آن است که بدانیم چگونه I را از self جدا کنیم و این وظیفه‌ای است که پایانی ندارد» (Weil, 2002: 193).

در باور سیمون وی، تنها چیزی که به‌صورت واقعی به انسان تعلق دارد، «من» است. در توضیح این نکته سیمون وی از ایده «شانس»<sup>۳۷</sup> سخن می‌گوید و توضیح می‌دهد که شانس می‌تواند آدمی را از چیزهایی چون عشق، نفرت، هوش یا حتی شخصیت<sup>۳۸</sup> محروم سازد، اما نمی‌تواند «من» را از انسان بگیرد. از نظر سیمون وی، «من» تنها به‌وسیله محنت بیش از حد و توجه می‌تواند نابود شود (Idem, 1956: 337). در نگاه سیمون وی، هرچند «من» جزئی از احساس و عمل و اندیشه نیست، هر احساس، عمل و اندیشه‌ای دربردارنده آن است و آن را پیش‌فرض می‌گیرند. اگر «من» از بین رود، هیچ‌یک از این موارد (احساس، عمل، اندیشه ...) به‌خودی‌خود معنا

نخواهند داشت (Idem, 2002: 192).

در مورد «خود» قضیه متفاوت است، هر چیزی که نموداری از انسان را نشان می‌دهد، بیانگر «خود» است. اموری چون شخصیت که شامل جایگاه اجتماعی و فردی انسان است، احساسات، اعمال و حتی اندیشه انسان به «خود» تعلق دارد. هر آن چیزی که به «خود» ربط دارد، ازدست‌رفتنی است و همواره این «من» است که سازنده روابط است. سیمون وی همچون کانت، «خود» را بازنمایی‌های متعددی می‌داند که در ذیل یک آگاهی واحد، که از آن تعبیر به من می‌شود، وحدت می‌یابند: «این تنها به این دلیل است که من می‌توانم بازنمایی‌های مختلفی را که بازنمایی‌های من می‌نامم، در یک آگاهی واحد (من) درک کنم و در غیر این صورت به میزان بازنمایی‌هایی که به آن‌ها آگاهم می‌باید، خود متعدد، گوناگون و رنگارنگ می‌داشتم» (Ibid).

#### ۷. خلق معکوس<sup>۳۹</sup>

سیمون وی در اندیشه‌های متأخرش، خالق نوعی الهایت بدیع و نو است. در الهیات سیمون وی، خدا به‌عنوان یک وجود کامل خوب، نامتناهی و ابدی، خود را کنار می‌کشد (یا از خدایی خود می‌کاهد) تا اینکه چیزی دیگر، که به‌طور کامل خوب نیست، متناهی و محدود به مکان و زمان است، یعنی همان عالم وجود، تحقق یابد. در قدم بعدی، سیمون وی تنها راه یگانگی و وحدت میان خدا و مخلوق را در صلیب قرار می‌دهد. خدایی که خود را مصلوب می‌سازد و در شمایل مسیح حضور می‌یابد و از این طریق از خدایی خود می‌کاهد و با تجسد پیدا کردن و به صلیب کشیده شدن، راه نجات و رهایی انسان‌ها را به آن‌ها نشان می‌دهد.<sup>۴۰</sup> اما به‌گفته سنت آگوستین، «او آن کسی است که ما را بدون کمکمان آفرید، اما ما را بدون رضایتمان نجات نخواهد داد» (Idem, 2003: 38). پس تنها به صلیب کشیده شدن کافی نیست بلکه فرایند تصلیب می‌باید همراه با رضایت باشد تا آنچنان که باید، مثمر ثمر باشد. تمام این فرایندها را سیمون وی، عمل خلق معکوس می‌خواند. زمانی که خدا خود را پنهان می‌سازد (اشاره به غیبت خدا)، می‌شود عمل خلقت، و زمانی که انسان خود را از هر هستی‌ای تهی



می‌کند (یعنی تمام آن خلقتی که خدا به او عطا کرده حتی «من») و همه آن‌ها را طرد می‌کند (انقطاع)، می‌شود عمل خلق معکوس.

اکنون با استعانت از این نگرش، می‌توان خلق معکوس را چنین توضیح داد که همان طور که خدا جهان را ترک می‌گوید،<sup>۴۱</sup> به منظور اینکه آدمی در جهان، هستی<sup>۴۲</sup> یابد، فرد با امتناع از [این] هستی به همان شیوه خدا، عمل ترک گفتن را انجام می‌دهد (Idem, 1970: 297). به عبارتی انسان‌ها از کناره‌گیری خدا در آفرینش تقلید<sup>۴۳</sup> می‌کنند که از آن به خلق معکوس تعبیر می‌شود. در حقیقت فرد به گونه‌ای با خلق معکوس در آفرینش جهان مشارکت می‌جوید (Idem, 2003: 33) اما برای انجام عمل خلق معکوس انسان باید اول «خود» را از میان بردارد. به همین دلیل، سیمون وی بارها در نوشته‌هایش متذکر می‌شود که خلقت به معنای انبساط «خود» نیست بلکه بالعکس باید از هر چیزی که عامل این انبساط است از جمله تخیل دوری جست. اما چرا باید انسان چنین حرکتی را از خدا تقلید کند؟

او در مجموعه یادداشت‌ها بیان می‌کند که خدا خود را از الوهیت تهی کرد و آدمی را با الوهیت کاذب<sup>۴۴</sup> پُر کرد، در نتیجه فرد باید خود را از این توهم (الوهیت کاذب) تهی کند (Idem, 1956: 212-213 & 216-217). الوهیت کاذب یا دروغین چیست؟ زمانی که خدا از جهان خلقت کناره می‌گیرد (از الوهیت تهی کردن و غایب شدن) تا مخلوقات وجود داشته باشند، انسان به عنوان یک موجود اندیشمند محدود گمان می‌کند که در مرکز عالم قرار دارد (الوهیت کاذب). آدمی همواره علاقه‌مند است که به شکل فعال و نه منفعل در هر چیزی حضور داشته باشد. خلق معکوس نه تنها از نظر معنوی بلکه از نظر معرفت‌شناسی و اخلاقی نیز حائز اهمیت است، که در آن فرد از «من» و دیدگاه شخصی‌اش صرف‌نظر می‌کند تا به انسان اجازه دهد که خودش باشد (Stanford).

در واقع خلق معکوس در نگاه وی، تمام آن هدفی است که انسان به خاطر آن خلق شده است (Weil, 1970: 140). بدین ترتیب، همان‌گونه که خدا از تمام قدرت

همه‌جانبه الهی خود کناره گرفت و خود را تهی کرد، انسان نیز با کناره‌گیری از قدرت کوچک بشری خود و تهی کردن خویش، خلق معکوس را انجام می‌دهد و از این طریق در آفرینش شرکت می‌کند و در نهایت زمینه ورود لطف مهیا می‌شود.

او بر این باور است که با عمل خلق معکوس، بخش شخصی<sup>۴۵</sup> و «خود» کنار رفته و در نتیجه بخش غیرشخصی<sup>۴۶</sup> فرد نمایان می‌شود. زمانی که انسان آگاه شود که «خود» صرفاً یک بازنمایی از اوست، دیگر آن را حقیقی نمی‌پندارد و توجهش به «من» معطوف می‌شود. «من» نیز در نفس خود هم مستعد خیر و هم مستعد شر است، که انسان بر مبنای اینکه «آگاه» است بخش خیر را که همان امر مقدس درونی (غیرشخصی) است برمی‌گزیند و آن را نیز به خدا بازمی‌گرداند. در این مورد، در بخش بعد بیشتر صحبت خواهد شد. مطلب دیگر آنکه، سیمون وی بر این باور است که خلق معکوس به دو روش می‌تواند صورت بگیرد: از خلال توجه و محنت؛ زیرا هر دوی این‌ها در جهت حفظ خلأ و امحای خود عمل می‌کنند، با این تفاوت که محنت حتماً باید با توجه همراه باشد تا درست عمل کند.

## ۸. فنای من از درون

در اندیشه سیمون وی، بودن<sup>۴۷</sup> با داشتن<sup>۴۸</sup> متفاوت است. از نگاه او بودن به انسان تعلق ندارد و در ماورای طبیعت و آن سوی پرده واقع است. این بودن در حقیقت همان من است که هم برای فرد و هم برای دیگران پنهان است. به گفته او، این من در سمت خدا و در درون خدا و در واقع خود خداست. در مقابل، داشتن همان چیزی است که بر اساس موقعیت‌ها به فرد داده می‌شود. در جهان‌بینی سیمون وی، من حقیقتی است که از طرف خدا به انسان داده شده است و باید به خدا بازگردانده شود (Ibid, 2003: 38)

اما چه منی در سمت خدا و در واقع خود خداست؟

فرد در موقعیت گناه و شر اختیاری متولد می‌شود، اما به همان اندازه که گرایش به سمت شر و میل به گناه در او وجود دارد به همان میزان تمایل به ترک گناه نیز در او دیده می‌شود. آنچه درون فرد می‌گوید من در حقیقت اراده<sup>۴۹</sup> است، اراده‌ای که طغیان

کرده و عامل گناه است. گناه یک کنش یا عمل<sup>۵۰</sup> نیست بلکه وضعیتی روحی است که می‌تواند منجر به اعمال گناه آلود شود و گناه نخستین<sup>۵۱</sup> نماد این وضعیت ازلی است (McCullough, 2014: 120). بنابراین زمانی که آدمی متولد می‌شود دو وجه دارد، یک وجه همان وضعیت گناه در او، و وجه دیگر خیر و تمایل به ترک این گناه است.

قرار گرفتن در چنین وضعیتی روحی نسبت به گناه مفید است؛ زیرا به باور سیمون وی، اگر آدمی دارای چنین وضعیتی نسبت به گناه نباشد، آنگاه توانایی تشخیص میان خیر و شر را نخواهد داشت (Weil, 1956: 234). بدین ترتیب اگر آدمی به فرض در وضعیت گناه نمی‌بود، پیروی کردن از نیروی جاذبه و جدایی او از خدا، حتی اگر به طور خالص شر می‌بود، بر معصومیت او خدشه‌ای وارد نمی‌کرد؛ زیرا فرد فاقد کمترین دانش و آگاهی نسبت به شر و تمایز آن با خیر بود (McCullough, 2014: 120). در اینجا سیمون وی مثال جماد، نبات و حیوان را می‌آورد که فاقد دانش خیر و بالطبع فاقد دانش شر هستند. آن‌ها مطیع محض‌اند و چیزی جز این نمی‌توانند باشند؛ زیرا خدا آن‌ها را این‌گونه خلق کرده است، پس با همین بیان، کاملاً معصوم هم هستند (Weil, 1956: 616).

در چنین حالتی که آگاهی از خیر و شر وجود ندارد، غیر از اراده‌ی خدا در طبیعت، اراده‌ی دیگری وجود نخواهد داشت که فرد بخواهد با سرپیچی کردن از آن طغیان کند. از این رو، این اراده‌ی انسانی است که معادله‌ی میان خیر و شر را به هم می‌زند. در آدمی این توانایی وجود دارد که با خلق معکوس روح خویشتن را در قلمرو لطف وقف کند، نه در قلمرو نیروی جاذبه. اراده‌ی انسانی این قابلیت را دارد که خودش را نقض کند و از خودش انقطاع یابد و به اختیار وضعیت طبیعی خودش را که در آن خلق شده است، ترک کند؛ بدین معنا که از وضعیت خودش فراتر رود و این پتانسیل تصویر واقعی خدا در مخلوق است (McCullough, 2014: 120).

به باور سیمون وی، انسان‌ها در جهان صاحب هیچ‌چیز، به جز من نیستند. آن‌ها باید آن را نیز با فانی ساختن به خدا بازگردانند. اما اگر این فنا با محنت شدید، آن هم

از بیرون صورت گیرد، نتیجه‌اش زیان‌آور است؛ چون می‌تواند منجر به تفکرات الحادی و حتی انکار خدا شود (Weil, 2003: 26). محنت زمانی مفید است که به صورت آگاهانه و از درون فنای من را انجام دهد (Ibid). از نگاه سیمون وی، کار فیزیکی<sup>۵۲</sup> زجرآور، نه هنر است و نه دانش؛ اما چیزی در آن است که ارزشی هم‌پای هنر و دانش پیدا می‌کند و آن فرصتی است که برای فرد فراهم می‌سازد تا او را به ساحت غیرشخصی<sup>۵۳</sup> برساند. پس اگر فردی محنت<sup>۵۴</sup> را با دید تحقیر و فلاکت بنگرد و کوچک شمارد، گویا عشای ربانی را دست‌کم گرفته و به مقدسات توهین کرده است (Ibid, 1986: 79).

او بر این عقیده است که اگر انسان‌ها فرایند نابودی من را از درون خودشان به شکل آگاهانه آغاز کنند، دیگر محنت شدید نمی‌تواند باعث ویرانی من از بیرون و یا حتی از درون به شکل غیرآگاهانه شود؛ زیرا فرد از قبل به شکل آگاهانه آن را از میان برده است. پس دیگر منی وجود ندارد که محنت شدید (و غیرآگاهانه) بخواهد آن را ویران کند. اینجاست که سیمون وی از رنج رستگاری<sup>۵۵</sup> سخن می‌گوید. در واقع رنج رستگاری وضعیتی از کمال است که من را از درون با کمک لطف نابود می‌سازد و این همان لحظه‌ای است که انسان صلیب را در کمال خودش به دوش دارد<sup>۵۶</sup> (Ibid, 2003: 27) و این من ویژه است که در حقیقت خداست نه من!

### ۹. ظهور امر مقدس درونی: امر غیرشخصی و پُر شدن خلأ با لطف الهی

به ادعای سیمون وی، هیچ‌چیز به اندازه روشن شدن واقعیت اهمیت ندارد (Ibid, 1956: 480). حقیقت ظهور تابناک واقعیت است و آرزو کردن حقیقت، آرزو کردن تماس مستقیم با پاره‌ای از واقعیت است<sup>۵۷</sup> (Ibid, 2005: 253). همین مطلب نیاز به حقیقت را تبدیل به مقدس‌ترین نیاز روح انسان می‌کند (Ibid: 37).

سیمون وی فلسفه دینی و عرفان خود را بر مبنای یک سری تمایزات مطرح می‌کند یا به عبارت بهتر بر اساس تضادها<sup>۵۸</sup> و تناقض‌ها<sup>۵۹</sup>. اما این تمایزات عامل دوگانگی نیستند بلکه واسطه‌هایی هستند که روح را بالا می‌کشند. شاید به همین دلیل برخی این

اندیشمند را فیلسوف تناقضات می‌دانند؛ زیرا او از این تناقضات در جای جای فلسفه و عرفان خود بهره برده است و نه تنها آن را منفی نمی‌داند بلکه به باور او راهگشایی هستند برای رسیدن به واقعیت. در آفرینش جهان میان دو چیز ناسازگاری و تناقض است؛ میان خدا، که لایتناهی و همه‌چیز است و دیگران (سایر مخلوقات) که فاقد این ویژگی‌ها هستند (Ibid, 1956: 386). پس بالاترین تناقض و ناسازگاری میان خالق و مخلوق وجود دارد. باید دانست که «تمام واقعیت برای خدا بیرون از این جهان (غار) قرار دارد، اما تمام واقعیت برای انسان درون این جهان (غار) است، و او (انسان) باید کامل شود» (Ibid: 374). حال برای اینکه انسان بتواند اهمیت این تناقض را به صورت کامل متوجه شود باید به گونه‌ای زندگی کند که کامل‌ترین تماس ممکن را با واقعیت داشته باشد. اما انسانی که آمیزه‌ای از خیر و شر است چگونه می‌تواند کامل‌ترین تماس ممکن را با واقعیت داشته باشد؟ آگاهی معطوف به خود و رهایی از خود همان چیزی است که انسان را در این راه یاری می‌کند؛ زیرا خود همان امر موهوم است که مانع از دیده شدن حقیقت است. زیرا در فضای غار، انسان سایه‌های روی دیوار را به اشتباه برمی‌گزیند.

اینکه فرد بداند خود غیر از اوست (یعنی غیر از من است)، اولین گام آگاهی است. انقطاع از امیال و خواست‌ها، مانع از سقوط فرد می‌شود و در انسان ایجاد بیداری می‌کند. نتیجه این بیداری چیزی جز امحای خود<sup>۶۰</sup> نیست که منجر به درک امر مقدس درونی<sup>۶۱</sup> می‌شود. سیمون وی وقتی به بیان حقیقت و وجود واقعی انسان و چیستی آن می‌پردازد، از امر مقدسی که در درون هر انسانی وجود دارد، سخن به میان می‌آورد: «در اعماق قلب هر انسانی، از لحظه‌ای که متولد می‌شود تا زمانی که می‌میرد چیزی وجود دارد که انتظارش را می‌کشد، چیزی مقدس که ورای هر انسانی وجود دارد» (Ibid, 1986: 71). به باور سیمون وی، خیر تنها منبع تقدس است. هیچ چیزی مقدس نیست مگر اینکه خیر باشد یا به خیری وابسته باشد (Ibid, 1986: 71 & 72). بخش مقدس هر انسان، همان بخش غیرشخصی<sup>۶۲</sup> است که در تمام انسان‌ها چه نیکوکار و

چه جنایتکار وجود دارد و به منبع خیر که خداست متصل است. برای رسیدن به آن کافی است انسان خود را از تمام تعلقات تهی کند؛ تعلقاتی که چون پرده حجابی شده‌اند برای دیدن امر مقدس درونی. عبادت از جمله ابزارهایی است که ما را در رسیدن به امر مقدس و رهایی از خود یاری می‌رساند و فلسفه عبادت چیزی جز این نیست: «نگرش نیایش بسیار خاضعانه: رویکرد به نیایش این است که من ضرورتاً باید روی کنم به چیزی جز خودم زیرا این مسئله رهایی از خود است» (Ibid, 2003: 3). به همین دلیل است که اندیشه رهایی از خود، به تفکر انقطاع گره خورده است. او معتقد است انسان به دو شکل می‌تواند خودکشی کند: یکی آنکه فرد خود بیولوژیک و جسمانی‌اش را از بین ببرد که این اقدام همچون دیگر امور موهوم بی‌اعتبار و فاقد ارزش است، و دیگر آنکه «خود» برآمده از موهومات را محو کند که به وسیله انقطاع انجام می‌شود (Ibid: 15) و از این منظر، انقطاع برترین ارزش است.

اما باید توجه داشت خود که امری موهوم است، جهان پیرامون را نیز موهوم می‌سازد و فضای وهم‌آلود درونی‌اش را به محیط پیرامونش سرایت می‌دهد: «واقعیت جهان نتیجه تعلق و دلبستگی ماست. واقعیتی است برآمده از خود که ما آن را به سایر اشیاء و امور تسری می‌دهیم [انبساط «خود»] و ربطی به واقعیت مستقل ندارد. واقعیت تنها از طریق کناره‌گیری کامل از تعلقات قابل درک است» (Ibid: 14). سیمون وی در کتاب توجه به خدا/ در توصیف رهایی از توهم برآمده از خود چنین می‌نویسد: «ما در جهانی غیرواقعی و رؤیاگونه زندگی می‌کنیم. رها کردن جایگاه موهوممان به‌عنوان مرکز عالم، انکار آن، نه تنها به‌لحاظ عقلانی بلکه در بخش خیال‌پرداز (خلاق) روحمان، بدان معنی است که نسبت به آنچه واقعی و جاودان است هشیار شویم، نور حقیقی را ببینیم و سکوت حقیقی را بشنویم. آنگاه تحولی در تمام ریشه‌های ادراکمان، در دریافت مستقیم تأثرات حسی و تأثرات روان‌شناختی اتفاق می‌افتد. این تحول شبیه به آن تحولی است که غروب در جاده‌ای اتفاق می‌افتد، آنجا که آنچه را انسانی راست قامت دیده‌ایم، ناگهان درخت از آب درمی‌آید، یا آنجا که آنچه را نجوایی تلقی کردیم

خش خش مشتی برگ‌های خشک تشخیص می‌دهیم. ما همان رنگ‌ها و همان صداها را می‌بینیم و می‌شنویم، اما نه به همان شکل سابق» (Ibid, 1959: 159). در نظام عرفانی سیمون وی، «هر چیزی که در انسان غیرشخصی است مقدس است و نه هیچ چیز دیگری» (Ibid, 1986: 74). او کمال را در امر غیرشخصی می‌داند و بر این باور است که شخصیت فرد متعلق به خطاها و گناهان است (Ibid: 75). انسانی که تنها بر پیشرفت شخصیت حساب می‌کند همه حس تقدس را گم می‌کند (Ibid: 76). بدین ترتیب برای آنکه بخش شخصی کنار رفته و بخش غیرشخصی نمایان شود، فرد باید «خود» را کنار گذارد. به باور سیمون وی، امحای خود نیز همانند خلق معکوس نوعی تقلید از خدا در آفرینش است که زمینه‌ساز دریافت لطف الهی است (Ibid, 1956: 193).

#### ۱۰. نتیجه‌گیری

با بررسی بخش‌هایی از متون به‌جامانده از سیمون وی و مبانی فکری او می‌توان نتیجه گرفت که خود نه تنها کیفیتی ثابت در هر انسان نیست بلکه تنها سایه گناهانی است که عاملش میل و رغبت است. و هر چقدر امیال در وجود انسان‌ها بیشتر باشد، حقیقت بر اثر آن‌ها پوشیده‌تر می‌شود. در اندیشه او خودشناسی ضروری است؛ زیرا تنها در این صورت است که فرد به آن ذات مقدس دورنی پی می‌برد. بدین ترتیب، نه تنها فرد متوجه تفاوت خود و من می‌شود بلکه خود را همچون پرده‌ای می‌یابد که باید از میان برداشته شود تا آن حقیقت ثابت آشکار شده و به مرحله ظهور و بروز برسد. از این رو در این مسیر، اولین گام به‌منظور امحای خود، آگاهی و عمل به این نکته است که برای حفظ توازن درونی، خلأهای به‌وجودآمده درون را با هر چیز موهوم و خیالی پر نکرد. با انقطاع از امیال، خواه روحانی باشند یا نفسانی، و با تاب‌آوردن خلأهایی که عامل عدم توازن‌اند، انسان در انتظار لطف الهی باقی بماند. چیزی که انقطاع را برای انسان تسریع و میسر می‌سازد محنت است. از همین رو سیمون وی محنت را یک شانس الهی می‌داند که هرکسی توفیق ابتلا به آن را ندارد. البته لزوماً محنت راه سعادت را به

روی انسان نمی‌گشاید و اگر توأم با توجه و رضایت درون نباشد، آثار مخربی با خود به دنبال دارد. توجه در جهان‌بینی سیمون وی، از ظرایف و پیچیدگی‌های بسیاری برخوردار است که در این پژوهش مجال پرداختن به آن نیست. در قدم بعد، انسان به کمک محنت و توجه باید به خلق معکوس دست بزند، که تقلید از خداوند است. در خلق معکوس، فرد با از میان برداشتن خود، زمینه ظهور من را فراهم می‌کند. خود، که همان جهان موهومات و تخیلات است، به کمک خلق معکوس محو می‌شود و من می‌ماند. در این موقعیت، فرد خود را برای ورود نور الهی مهیا می‌سازد؛ که البته به معنای انجام کاری از سوی فرد نیست و تنها کافی است که در آن هنگام که فرد متوجه آن هستی حقیقی‌اش یعنی من می‌شود - که تاکنون بر او پوشیده بود - در انتظار پروردگارش باقی بماند. سپس فرد باید یک گام فراتر گذارد و با ویران کردن من، آن را به پروردگار باز پس دهد. این لحظه همان زمانی است که با جریان عشق الهی خالق و مخلوق با هم یکی می‌شوند. در انتها با نقل قولی از سیمون وی که با بیانی ادبی، خودش را به مثابه «خود» در نظر گرفته است که میان «من» و «خدا» قرار دارد، به این جستار پایان می‌دهیم: «... این برای من بی‌سلیقگی است که آنجا باشم. تو گویی که میان دو دلداده یا دو دوست قرار گرفته باشم. دوشیزه‌ای نیستم که چشم به راه محبوب خود است بلکه همان مهمان ناخوانده بزم دو دلداده‌ام. اما سومین [خود]، ناخواسته‌ای است که میان دو دلداده [من و خدا] فاصله افکنده و باید کناره‌گیرد تا آن دو بتوانند واقعاً با هم باشند. تنها اگر می‌دانستم چگونه می‌توان ناپدید شد، یک اتحاد کامل از عشق میان خدا و زمینی که روی آن گام می‌نهم، نجوای دریایی که می‌شنوم، ... تحقق می‌یافت» (Ibid, 2003: 41- 42).

### پی‌نوشت‌ها

1. Void
2. Equilibrium
3. Gravity and grace
4. Void and compensation
5. good



- 6. Illusion
- 7. Imagination
- 8. Maya

۹. او در ارتباط با ارزش‌ها، غار افلاطون را مثال می‌زند: «تمثیل غار به ارزش‌ها ارجاع دارد. ما تنها صاحب تقلیدهای سایه‌وار از خیریم. در رابطه با خیر است که ما در اعماق غار، همچون اسیر به زنجیر کشیده شده‌ایم (تعلق). ما آن ارزش‌های کاذبی را می‌پذیریم که بر ما نمودار می‌شوند...» (Weil, 2003: 51).

- 10. mind
- 11. limit
- 12. Reality
- 13. Truth

۱۴. در نظر سیمون وی، درون‌نگری (introspection) چیزی جز سابه‌های روی دیوار نیستند و حقیقتی را برای آدمی روشن نمی‌کنند.

۱۵. تناقض (contradiction) یکی از جدی‌ترین و بنیادی‌ترین مفاهیم در عرفان سیمون وی است و آن را به‌مثابه روش در نظام فکری خود به کار می‌گیرد که در این جستار چندان مجال پرداختن به آن نیست.

- 16. Intelligence
- 17. Gravity
- 18. Attention
- 19. Ego
- 20. Oppression and Liberty
- 21. Grace

۲۲. ضرورت (Necessity) از مفاهیمی است که سیمون وی آن را بر اساس قوانین ریاضی مطرح می‌کند و همان قوانینی است که بر جهان حاکم است و انسان راه‌گزینی از آن‌ها ندارد. یکی از اشکال ضرورت، نیروی جاذبه و زمان است.

- 23. Detachment
- 24. Some reflections on the idea of value

۲۵. یکی از اصولی که در مکاتب فلسفی هند و به‌خصوص مکتب «سانکیها» بر آن تأکید می‌شود، جوهر سه‌گانه‌ای است که در تمامی موجودات مادی وجود دارد: ۱. جوهر روشنایی (sattva)؛ ۲. جوهر تحرک (rajas)؛ ۳. جوهر سکون (tamas). این سه جوهر را به‌ترتیب با سه احساس لذت، رنج و بی‌تفاوتی تطبیق می‌دهند (شایگان، ج: ۱: ۲۲۶)

- 26. St. John of the Cross

کشیش و نویسنده اسپانیایی که به‌خاطر ادبیات عرفانی‌اش شهرت دارد.

- 27. dark night
- 28. The dark night of soul
- 29. Affliction (Malheur)

30. Depersonalization

31. Suffering (souffrance)

۳۲. این کتاب به زبان انگلیسی به waiting for God ترجمه شده، اما از آنجا که اصل کتاب به زبان فرانسوی Attente de dieu است، از نظر نگارندگان ترجمه توجه به خدا مناسب‌تر است.

۳۳. محنت، ویرانگر است؛ زیرا همه چیز را از انسان می‌گیرد و همین امر عامل انقطاع از امور غیرواقعی می‌شود.

34. Matter

انسان به حالت جماد تنزل می‌یابد؛ زیرا مانند جماد (ماده) آینده و گذشته اهمیتی و تأثیری در او ندارد. اما اگر این وضعیت با «توجه» همراه شود (مفهومی که نزد وی بسیار اهمیت دارد) این وضعیت عامل تعالی در انسان می‌شود و او را با جماد متفاوت می‌کند.

۳۵. یکی از امور واقعی این است که آدمی «خودمحور» بودن را کنار می‌گذارد.

36. Self-knowledge

37. Chance

38. Personality

شخصیت وجه اجتماعی خود است و صرفاً یک بازنمایی از انسان (من) است.

39. Decreation

۴۰. این مطلب به الوهیت‌زدایی یا تهی‌سازی خود از صفات الهی (kenosis) در سنت مسیحی اشاره دارد، که در آن خدا به شکل خودخواسته و از روی آگاهی خود را محدود می‌کند تا جهان خلقت به شکل مستقل وجود داشته باشد. سیمون وی با بهره‌گیری از این نوع نگرش، ایده خلق معکوس را مطرح می‌کند. حتی وی رضایت دادن به کار و علاوه بر آن، کار کردن از خلال نیروهای طبیعی (مثل جاذبه) را در حقیقت تن دادن به رضای خدایی می‌داند که جهان طبیعت را خلق کرده است. او معتقد است که کار عمل الوهیت‌زدایی (kenotic activity) را انجام می‌دهد و انرژی روزانه‌ای که مصرف می‌شود، به نوعی تقلید از مسیح است که همان خلق معکوس است (Stanford).

41. Abdicate

42. Existence

43. Imitation

44. False divinity

45. Personal

46. Impersonal

47. Being

48. Having

49. Will

50. Act

51. Original sin

۵۲. برای سیمون وی، کار شیوه‌ای است که آدمی را مطیع خدا می‌سازد. برای او جهان مادی کاملاً

مطیع خداست. انسان به وسیله کار خودش را در زنجیر رابطه ضرورت قرار می‌دهد و بین نیروهای طبیعت نگه داشته می‌شود و بدین شکل خود را مطیع و فرمان‌بردار می‌کند. در نتیجه کار عاملی می‌شود که فرد خود را خلق معکوس کند (Springsted, 1994: 143 & 144). به همین دلیل همواره «کار» و به‌ویژه کار یدی برای او دارای ارزش است.

### 53. Impersonality

همان بخش مقدس «من».

۵۴. اینجا منظور محنت برآمده از کار یدی است، اما می‌توان محنت را به‌طور کل نیز در نظر گرفت.

### 55. Redemptive suffering

۵۶. در اندیشه سیمون وی، خود صلیب بازنمایی از فصل مشترک و نقطه تلاقی ضرورت و لطف است. ضرورت که دربرگیرنده نیروی جاذبه و ضخامت زمان، مکان و ماده است در عرض و به‌شکل افقی در جریان است و لطف به‌شکل عمودی و از بالا به پایین حرکت می‌کند. محلی که این دو با یکدیگر برخورد می‌کنند، همان جایی است که تمام تناقض‌ها از میان می‌رود و اتحاد و یکی شدن به وجود می‌آید (standford). بنابراین، یک حرکت یک‌جانبه، مثلاً تنها حرکت صعودی یا تنها حرکت در عرض، به‌تنهایی نمی‌توانند سودمند باشند. انسان با پذیرش ضرورت و با در انتظار ماندن، که همراه با توجه کامل حاصل می‌شود، در انتظار لطف باقی می‌ماند و این همان معنای واقعی صلیب به دوش کشیدن است.

۵۷. همان‌طور که در ابتدای مقاله آمد، واقعیت در خارج از غار است و کسی نمی‌تواند آن را درون غار جست‌وجو کند و حقیقت چیزی نیست جز خدا.

### 58. Opposit

### 59. Contradiction

### 60. Self-effacement

۶۱. سیمون وی از ساحت غیرشخصی در درون هر انسانی سخن به میان می‌آورد و در مواضع گوناگون برای اشاره به آن ساحت، از اصطلاح sarced بهره می‌گیرد.

### 62. Impersonality

## منابع

- شایگان، داریوش (۱۳۹۴)، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، چ ۸، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- A. Rebecca Rozelle-Stone and Benjamin P. Davis (2018), "Simone Weil", *Encyclopedia of standford*, university of standford.
- A. Rebecca Rozelle-Stone and Lucian Stone (2013), *Simone Weil and*

*Theology*, An Imprint of Bloomsbury Publishing Plc.

- E. Cullen, Hellen (1995) *Simone Weil: The Development of Her Philosophical Anthropology Through a Study Of Her Life and Thought*, University of Ottawa, Canada.
- Finch, Henry Le Roy (2001), *Simone Weil and the intellect of grace*. Ed. Martin Andic. Continuum New York.
- Mccullough, Lissa (2014), *The Relligious Philosophy Of Simone Weil An Introduction*, I.B.Tauris & Co Ltd.
- Nevin, Thomas R. (1991), *Simone Weil: Portrait of a Self-exiled Jew*, University of North Carolina Press.
- Perrin, J.M. and Thibon, G. (2003), *Simone weil as We Knew Her*, Translated from the French by Emma Craufurd, London and New York: Routledge.
- Petrement, Simone (1976), *Simone Weil: A Life*, Trans. Raymond Rosenthal, New York: Pantheon.
- Springsted, Eric O. and Diogens Allen (1994), *Spirit, Nature, and Community Issues in the Thought of Simone Weil*, State University of New York Press.
- *Stanford Encyclopedia of Philosophy*/"Simone Weil"
- Weil, Simone (2003), *Gravity and Grace*, Trans. Arthur Wills, New York: Putnam.
- ----- (1968), *On Science, Necessity and the Love of God*, trans. Richard Rees, London: Oxford University Press
- ----- (2002), *Lectures on Philosophy*, Trans. Hugh Prince. New York: Cambridge University Press.
- ----- (1956), *The Notebooks of Simone Weil*, Trans. Arthur Wills, 2 vols. New York: Putnam.
- ----- (2005), *The Need for Roots*, Trans. Arthur Wills, New York: Putnam.
- ----- (1970), *First and Last Notebooks*, Trans. Richard Rees, New York: Oxford University Press.
- ----- (1986) *Simone Weil: An Anthology*, Ed. and trans. Sian Miles, New York: Weidenfeld & Nicolson.
- ----- (1959), *Waiting for God* Trans. Emma Craufurd, New York: Putnam.